

آیا قرآن کلام الهی است یا کلام بشر؟ این پرسشی است که از عصر نزول قرآن تاکنون مطرح بوده و بحث‌های مختلفی را برانگیخته است. در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ در مکه و هنگام قرائت آیات قرآن توسط آن حضرت شماری از مخالفان، به‌طور کلی، الهی بودن قرآن را انکار کرده و آن را ساخته و پرداخته شخص پیامبر می‌دانستند و در مقام معارضه با دعوت نبوی چنین اظهار می‌کردند که: «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» (مدثر: ۲۴-۲۵).

این جملات ناظر به سخنان ولیدبن مغیره از بزرگان قریش است که با توجه به پیشرفت‌های چشم‌گیر دعوت نبوی، علیرغم همه کارشکنی‌ها و مخالفت‌ها و تهدیدهای قریشیان، تصمیم گرفت افکار مخالفان پیامبر را متحد کند و همه را در مخالفت با دعوت پیامبر یکصدا سازد. وی به این نتیجه رسید که نسبت «شاعر» یا «کاهن» یا «مجنون» به پیامبر نسبت‌هایی غیرکارآمد است. اثر معکوس دارد. به همین دلیل بعد از تأملات زیاد پیشنهاد داد که قرآن را سحر و کلامی بشری و پیامبر را ساحر معرفی کنند. وی معتقد بود اثر قرآن همچون سحر است که بین دو دوست جدایی می‌اندازد و یا بین دو دشمن، دوستی ایجاد می‌کند (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۲-۹۳). سوره مدثر، از نظر ترتیب نزول، بعد از سوره‌های علق، قلم و مزمل، چهارمین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است. لذا، جریان مربوط به سال‌های نخست بعثت است.

اینان با انکار الهی بودن قرآن، به انکار نبوت پیامبر می‌پرداختند. در ادامه کسانی پیدا شدند، که به‌رغم پذیرش نبوت، مدعی بودند تنها مضامین و معانی قرآن بر قلب پیامبر نازل شده است؛ اما زبان آن و ادبیاتش ساخته و پرداخته شخص پیامبر است (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۱۱۹). در ادامه پیروان این دیدگاه به دو دسته تقسیم شدند: دسته اول، به‌رغم بشری دانستن الفاظ قرآن، آن را بیانگر همان واقعیت‌های وحیانی می‌دانستند؛ و دسته دوم، مدعی بودند وحی نازل شده بر قلب پیامبر حالتی اجمالی و بسیط داشته است؛ ولی پیامبر بر اثر مواجهه با اوضاع و احوال مختلف و متأثر از شرایط گوناگون، ایده‌های مأخوذ از وحی را در ذهن خود بسط می‌داد و آنها را در قالب آیات و سوره‌هایی بر مردم قرائت می‌کرد.

تا اینکه برخی از نویسندگان معاصر، همچون جناب محمد مجتهد شبستری، ارتباط پیامبر با خدا و عالم غیب را صرفاً ادعایی مطرح شده از سوی خود او دانستند که اثبات‌پذیر نیست، و در نتیجه مدعی شدند که «هم الفاظ و هم معانی از خود او بوده است؛ گرچه او خدا را معلم خود تجربه می‌کرد که از آن به وحی تعبیر می‌کرد» (شبستری، ۱۶ بهمن ۱۳۸۶). جناب شبستری نیز همچون مخالفان اولیه قرآن،

الهی بودن زبان قرآن و مسئله فهم؛ نقدی بر دیدگاه مجتهد شبستری

احمدحسین شریفی / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

sharif1738@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۴ - پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۹

چکیده

قرآن کلام خداست یا کلام بشر؟ این پرسشی است که از عصر نزول قرآن مطرح بوده است. منکران نبوت هر کدام به گونه‌ای خدایی بودن زبان قرآن را انکار کرده‌اند. در دوران معاصر نیز مستشرقان و عده‌ای از مدعیان روشن‌فکری در جهان اسلام این پرسش را به‌طور جدی کانون بحث و بررسی قرار داده‌اند. جناب محمد مجتهد شبستری به پیروی از برخی هرمنوتیک‌های فلسفی، شرط مفهوم شدن یک کلام را بشری بودن آن می‌داند و بر این اساس مدعی است اگر قرآن کلام خدا باشد، قابل فهم و تفسیر نخواهد بود؛ در این نوشتار این مدعا و ادله آن به روش تحلیلی و فلسفی و با استفاده از شیوه نقد مبنایی و درونی مورد ارزیابی و سنجش قرار گرفت و معلوم شد که هیچ ملازمه‌ای میان فهم قرآن و بشری دانستن آن نیست. و همه ادله اقامه شده برای این مدعا دچار انواعی از مغالطات منطقی‌اند.

کلیدواژه‌ها: زبان قرآن، کلام الهی، کلام بشر، فهم و تفسیر، محمد مجتهد شبستری.

مدعی‌اند متن و زبان قرآن کاملاً بشری است و هرگز نمی‌تواند سخن خدا باشد. وی این مدعا را در مجموعه‌ای از مقالات با عنوان «قرائت نبوی از جهان» بیان کرده و به تفصیل درباره آن سخن گفته است. یکی از مهم‌ترین مدعیات ایشان در این باره این است که اگر قرآن را کلام خدا بدانیم، در آن صورت قابل فهم نخواهد بود. ما در این نوشتار این مدعا و ادله آن را بررسی می‌کنیم. شیوه نقد ما نیز به همان صورتی خواهد بود که خود جناب شبستری درخواست کرده‌اند.

توضیح آنکه جناب شبستری، به‌رغم آنکه خود دائماً بر پیامدها و نتایج کلامی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی دیدگاه خویش تأکید می‌کند و آنها را یادآور می‌شود (ر.ک: مجتهد شبستری، ۱۳۹۴؛ قرائت نبوی از جهان، ۱، ۵، ۸، ۱۰ و ۱۴)، در عین حال، مدعی است اگر کسی می‌خواهد نقدی جدی بر دیدگاه ایشان داشته باشد، باید بتواند مبانی آن را نقد کند و نه آنکه به نقد نتایج و پیامدهای آن بپردازد (شبستری، ۱ اسفند ۱۳۸۷)؛ ایشان درخواست می‌کند به جای انحرافی نامیدن افکارش و به جای تحریک جهال، «حداقل چند صفحه مطلب استدلالی در نقد این قبیل نظریات بنویسند و باب بحث بکشایند» (همان). وی اظهار می‌دارد که اگر مخالفان این ایده به نقد و بررسی حقیقت‌جویانه آن بپردازند، «صاحب این قلم حاضر است با شغف و شوق با آنها به بحث و گفت‌وگو بنشیند» (همان). ما نیز بر اساس وظیفه علمی و حقیقت‌جویانه خود به نقد این دیدگاه می‌پردازیم و امیدواریم جناب شبستری نیز به عهد خود وفا کنند و همان‌طور که گفته‌اند با رعایت همه آداب حقیقت‌جویی، پس از مطالعه دقیق این نقدها، «با شغف و شوق به بحث و گفت‌وگو بنشینند» و برخلاف رویه سابقشان، از برچسب زدن‌های ناروا بپرهیزند و این جانب را، همچون سایر منتقدانشان، به جزم‌اندیشی متهم نکنند؛ کاری که متأسفانه تا به حال، به شیوه سایر مدعیان روشن‌فکری، در پاسخ منتقدان خود انجام داده‌اند (همان).

۱. تقریر مدعا

جناب شبستری مدعی‌اند شرط لازم و ضروری فهم و تفسیر هرگونه متن و کلامی از جمله قرآن این است که ساخته و پرداخته یک انسان باشد؛ یعنی اگر کسی قرآن را کلام خداوند بداند، امکان ندارد به فهم یا تفسیر آن دست یابد. وی کوشیده است تا این مدعا را در سلسله مقالاتی تحت عنوان «قرائت نبوی از جهان»، که در فاصله زمانی بهمن ۱۳۸۶ تا اردیبهشت ۱۳۹۴ منتشر ساخته‌اند، اثبات کنند. ما در این مجال مختصر بر آنیم تا ادله اقامه‌شده بر این مدعا را بررسی و نقد کنیم. البته هم مدعیان ایشان و هم ادله‌ای که در آن سلسله مقالات به آن پرداخته‌اند اعم از بحث فعلی ماست. ان‌شاءالله در مقالاتی دیگر به ابعاد دیگری از نظرات ایشان خواهیم پرداخت.

پیش از هر چیز مناسب است مدعیان ایشان را از زبان خودشان نقل کنیم. ایشان مدعیان خود را به شکل‌های مختلف و با عبارت‌پردازی‌های گوناگونی در مواضع پرشمار، و از جمله در نخستین مقاله از مقالات «قرائت نبوی از جهان»، آن خود را چنین بیان می‌کنند:

تأمل در شیوه‌های سخن‌گویی انسان و تفاهم میان انسان‌ها نشان می‌دهد که اگر پیامبر اسلام خود را مانند یک بلندگو یا یک کانال صوتی معرفی می‌کرد که کار آن تنها منتقل کردن یک سلسله اصوات منظوم به مخاطبان است که مثلاً در گوش خود می‌شنود، یا فرشته‌ای برای وی می‌خواند... سخن او از سوی مخاطبان اصلاً فهمیده نمی‌شد و برای آنها معنا و مفهوم نداشت و چنین کلامی نمی‌توانست مبنای دعوت وی و گفت‌وگوی تاریخ‌ساز حاصل از آن باشد و اصلاً ممکن نبود گفت‌وگو و مفاهم‌های به وجود آید (شبستری، ۱۶ بهمن ۱۳۸۶).

ایشان در دومین مقاله نیز، مدعیان خود را چنین بیان می‌کنند:

قرآن (مصحف شریف) را به‌مثابه یک متن زبانی عربی قابل فهم برای همگان (اعم از مؤمن و غیرمؤمن) تنها به انسان (پیامبر اسلام) می‌توان منسوب کرد و آن را کلام یک انسان باید دانست. نسبت دادن (اسناد حقیقی) مستقیم و بلاواسطه این متن با مشخصه یک متن عربی به خدا نه تنها مفهوم همگانی بودن آن را از میان می‌برد؛ بلکه اصل «مفهوم» بودن آن را ناممکن می‌سازد (شبستری، ۲۲ بهمن ۱۳۸۷).

جناب شبستری در نوشتاری دیگر که به تلخیص و تبیین مدعا و ادله مقالات پانزده‌گانه خود درباره قرائت نبوی از جهان می‌پردازد، واپسین تقریر مدعیان خود را چنین بیان می‌کند:

فهم و تفسیر همگانی (بین الاذهانی) متن و کلام قرآن، تنها در صورتی میسر است که آن متن و کلام را مانند همه متن‌ها و کلام‌های زبانی دیگر، موجودی پدیدآمده در جهان بین‌الاذهانی انسانی و پرداخته‌شده به وسیله انسان و گفتار انسان به‌شمار آوریم (شبستری، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۴).

خلاصه مدعیان ایشان این است که «متن قرآن، کلام خدا نیست و نمی‌تواند باشد؛ بلکه کلام یک انسان و پرداخته شخص پیامبر است». پس از آشنایی با مدعیان جناب شبستری باید دید که دلیل ایشان برای چنین ادعایی چیست. در اینجا می‌کوشیم با استناد به متن سخنان ایشان، و با نهایت همدلی، مهم‌ترین ادله ایشان را تقریر کنیم و سپس بهره آنها از حقیقت و برهان را با ترازوی اندیشه و انصاف بسنجیم.

۲. دلیل اول: از راه برداشت مخاطبان قرآن

یکی از ادله‌ای که جناب شبستری برای اثبات مدعیان خود اقامه کرده‌اند این است که عموم مخاطبان پیامبر این برداشت را از قرآن داشتند که قرآن، ساخته و پرداخته شخص پیامبر است. آنان هرگز با پیامبر به‌منزله ناقل سخنان خدا روبه‌رو نبودند؛ بلکه خود را صرفاً با فعالیت‌های گفتاری شخصی که مدعی نبوت بود روبه‌رو می‌دیدند. حتی اگر او ادعا می‌کرد که صرفاً ناقل سخنان خداوند است، تنها چیزی که

برای مخاطبان قابل فهم بود، همین ادعا بود که از زبان پیامبر شنیده می‌شد؛ و نه خود آن متنی که واقعاً کلام و سخن خدا باشد. وی این ادعا را در جاهای مختلفی بیان کرده است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

آنچه مخاطبان از پیامبر می‌شنیدند کلام خود محمد ﷺ بود که به‌عنوان یک انسان نبی آن را ایراد می‌کرد (شبستری، ۲۷ بهمن ۱۳۸۷). فهم این متن به صورت یک گفتار شفاهی و سپس متن مکتوب از آنجا ناشی می‌شد که یک انسان مدعی نبوت آیتی را می‌خواند که در مقام تجربه مخاطبان مؤمن و نامؤمن وی، نخست و بلاواسطه «فعل گفتاری» خود او تجربه می‌شد و به این جهت مفهوم می‌گشت (شبستری، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۹). پس از برخورد مخاطبان با فعالیت گفتاری پیامبر از طریق قرآن، روند فهم و تفسیر، متن قرآن در میان مسلمانان آغاز شده و ادامه پیدا کرده است. در این روند فهم و تفسیر اتفاقاتی افتاده و اعتقاداتی پیدا شده است. از جمله آن اعتقادات این است که متن قرآن عیناً با همه الفاظ و جملات از جانب خداوند به محمد ﷺ القاء شده است. این اعتقاد از گونه‌ای فهم و تفسیر متن قرآن در میان مسلمانان پیدا شد و متأخر از آن تجربه نخستین فعالیت گفتاری محمد ﷺ به‌وسیله مخاطبان است و نه متقدم بر آن (شبستری، ۱۸ تیر ۱۳۹۱).

وی در واپسین جمع‌بندی خود از این مسئله چنین می‌نویسد:

در متن قرآن شواهد بارزی وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر و مخاطبان او کلام قرآنی را کلام محمد ﷺ می‌شمرده‌اند (شبستری، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۴).

پدیدارشناسی فهم و تفسیر همگانی (بین‌الذهانی) متن قرآن نشان می‌دهد که آنچه عموم انسان‌ها در مقام این فهم و تفسیر بدون واسطه به صورت تجربی با آن روبه‌رو می‌شوند، همانا فقط فعالیت گفتاری (کلام) یک انسان مدعی نبوت است که این متن را برای مخاطبان می‌خواند. بنابراین متعلق فهم و تفسیر بین‌الذهانی مخاطبان چیزی غیر از این فعالیت زبانی انسانی (سخن گفتن انسان مدعی نبوت) نیست. حتی اگر او بگوید این الفاظ و جملات را از جایی می‌شنود و بازگو می‌کند، در مقام فهم و تفسیر بین‌الذهانی آنچه قابل فهم و تفسیر است همین مدعی اوست که به اجزای مختلف قابل تحلیل است و نه خود آن متن که او ادعای دریافت آن را دارد (همان).

۲-۱. نقد و بررسی

۲-۱-۱. مغالطه بهره‌گیری از سخنان مبهم و چندوجهی

این استدلال، به‌شدت دچار مغالطه ابهام است. نویسنده نتوانسته است منظور خود را به‌درستی و به‌روشنی بیان کند. به همین دلیل احتمالات مختلفی درباره آن می‌توان بیان کرد. نخست آنکه ممکن است منظور جناب شبستری این باشد که مخاطبان، الفاظ قرآن را از زبان پیامبر می‌شنیدند و نه مستقیماً از خدا. احتمال دیگر این است که منظور جناب شبستری بیان یک حکم معرفت‌شناسانه و فهم‌شناسانه

باشد؛ به این معنا که آنچه مخاطبان پیامبر امکان فهم و تفسیر آن را دارند، کلامی است که از زبان پیامبر بیرون آمده و فعل گفتاری ایشان است و آن را تنها در صورتی می‌توانند بفهمند که واقعاً پرداخته شخص او باشد، نه آنکه واقعاً سخن خدا باشد و پیامبر صرفاً نقش ناقل را بر عهده داشته باشد؛ چه آنکه در این صورت کلام او هرگز قابل فهم و تفسیر نمی‌بود. سرانجام احتمال سوم اینکه ایشان یک داوری و حکم تاریخی دارند؛ یعنی مدعی‌اند که در عصر نزول قرآن هیچ‌یک از مخاطبان پیامبر، چنین تصویری نداشته است که پیامبر ناقل کلام خداوند است؛ بلکه قرآن را کلام شخص پیامبر می‌دانسته‌اند! حاصل آنکه دلیلی که ایشان برای مدعای خود اقامه می‌کنند مبهم است و همان‌طور که خواهیم دید، برای همه این احتمالات می‌توان مؤیدات و شواهدی از کلام ایشان نشان داد. در ادامه تک‌تک این احتمالات را به بحث می‌گذاریم و بررسی می‌کنیم.

۲-۱-۲. مغالطه دلیل نامربوط

همان‌طور که در بخش «تقریر مدعا» نشان دادیم، مدعای اصلی جناب شبستری این است که «متن قرآن، کلام خدا نیست و نمی‌تواند باشد؛ بلکه کلام یک انسان و پرداخته شخص پیامبر است»؛ اما بر اساس احتمال اول، دلیلی که بر آن اقامه می‌کنند این است که مخاطبان پیامبر هیچ‌کدام مستقیماً با کلام خداوند در ارتباط نبوده‌اند؛ بلکه این تجربه اختصاص به شخص پیامبر اکرم داشته است! جناب شبستری تصریح می‌کنند:

اگر در جایی گفته‌ام مخاطبان پیامبر از آنچه در درون او می‌گذرد آگاه نمی‌شوند منظورم این بوده که آنان فعالیت گفتاری خدا با محمد را تجربه نمی‌کنند و نمی‌توانند با آن تماس جسمی و پیوند روانی برقرار کنند. این تجربه مخصوص شخص پیامبر است و بنابراین مخاطبان تنها با فعالیت گفتاری پیامبر روبه‌رو می‌شوند (شبستری، ۱۸ تیر ۱۳۹۱؛ همچنین رک: همو، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۹ و ۱۵ تیر ۱۳۸۹).

اگر منظور جناب شبستری از این دلیل همین سخنانی باشد که از ایشان نقل کردیم، هیچ مخالفی ندارد. آیا تا به حال کسی پیدا شده است که مدعی شود مخاطبان قرآن مستقیماً و بلاواسطه کلام خدا و گفت‌وگوی خدا با پیامبر را می‌شنیده‌اند؟ یا قرآن در صورتی کلام خداست که همه مخاطبان آن را مستقیماً از خود خداوند دریافت کنند؟

افزون براین، چنین دلیلی چه ربطی به مدعا دارد؟ مدعای شما این است که «متن قرآن، کلام خدا نیست و نمی‌تواند باشد؛ بلکه کلام یک انسان و پرداخته شخص پیامبر است»؛ درحالی‌که دلیلی که اقامه می‌کنید، می‌گوید مخاطبان پیامبر اکرم، تنها امکان روبه‌رو شدن با فعالیت گفتاری پیامبر را داشته و دارند و «فعالیت گفتاری خدا با محمد را تجربه نمی‌کنند و نمی‌توانند با آن تماس

جسمی و پیوند روانی برقرار کنند. این تجربه مخصوص شخص پیامبر است». با توجه به این جملات باید گفت که جناب شبستری با اصل این ادعا که قرآن، کلام خداست و پیامبر ناقل کلام خداست نباید مشکلی داشته باشد. ادعای ایشان مثل همه اندیشمندان مسلمان این است که «این تجربه مخصوص شخص پیامبر است». این در حالی است که اساس ادعای جناب شبستری چیزی خلاف این سخنان است! ایشان تصریح می کنند که قرآن هرگز نمی تواند سخن خدا باشد؛ بلکه معنا و لفظ آن ساخته و پرداخته شخص پیامبر است.

این فرض که پیامبر اسلام متن قرآن را با همه الفاظ و جملات و معانی آن یعنی به همان صورت و به همان معنای کلام در جهان انسان، مستقیماً یا با واسطه از خدا دریافت کرده و عین آن را برای مخاطبان خوانده و بنابراین او ناقل عین کلام خداست یک فرض معقول نیست (شبستری، ۲۷ بهمن ۱۳۸۸).

۳-۱-۲. مغالطه تکرار دلیل

اگر منظور جناب شبستری احتمال دوم باشد، یعنی بیان یک حکم معرفت شناسانه و فهم شناسانه درباره فهم و تفسیر قرآن، در این صورت دلیل مستقلی نخواهد بود و همان دلیل دوم است که در ادامه بررسی خواهد شد. این مطلب به منزله دلیلی جداگانه و مستقل، صرفاً به منظور تأثیرگذاری روانی بر مخاطب است. به هر حال، این فرض را در ادامه به تفصیل نقد خواهیم کرد. در اینجا به اجمال می گوئیم، اگر منظور ایشان این باشد که مخاطبان هرگز امکان فهم و تفسیر سخن خدا را ندارند و به همین دلیل اگر قرآن کلام خدا باشد، هیچ فهمی از آن حاصل نخواهد شد، در آن صورت با این پرسش روبه رو می شوند که چرا انسان ها امکان مواجهه غیرمستقیم با سخن و کلام خدا را ندارند؟ مگر انسانیت چه ویژگی هایی دارد که انسان او را از درک کلام خداوند و فهم سخن او محروم کرده است؟ یا خداوند چه نقصی دارد که نمی تواند مطابق فهم مردم سخن بگوید؟!

۴-۱-۲. نقد تاریخی

همان گونه که گفتیم احتمال سومی که درباره سخنان جناب شبستری می توان داد و شواهدی نیز برای این احتمال وجود دارد این است که ایشان یک حکم و داوری تاریخی دارند؛ یعنی مدعی اند که در عصر نزول قرآن هیچ یک از مخاطبان پیامبر چنین تصویری نداشته است که پیامبر ناقل کلام خداوند است؛ بلکه آنان قرآن را کلام شخص پیامبر می دانسته اند. وی حتی مدعی است که «در متن قرآن شواهد بارزی وجود دارد که نشان می دهد پیامبر و مخاطبان او کلام قرآنی را کلام محمد ﷺ می شمرده اند» (شبستری، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۴). به هر حال، اگر منظور جناب شبستری گزارش از یک

واقعیت تاریخی باشد که گزارشی کاملاً خلاف واقع است. این ادعا که عموم مخاطبان قرآن، آن را کلام شخص پیامبر می دانستند، نه تنها هیچ مؤید تاریخی ندارد، بلکه همه ادله و شواهد تاریخی بر رد آن گواهی می دهند. برای مثال، چند نمونه مشهور را ذکر می کنیم:

نمونه اول: داستان ممنوع کردن نوشتن احادیث پیامبر و سر دادن شعار «حسبنا کتاب الله» از سوی دستگاه خلافت (ذهبی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۰-۱۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۶، ص ۸۷؛ طبری، ۱۳۵۷ق، ج ۳، ص ۲۷؛ شهرستانی، ۱۴۲۵ق) خود گویای نادرستی این دلیل است. پرسش این است که چنین مسائلی در چه بستری روی دادند؟ چرا عده ای از مسلمانان به دستور خلیفه وقت تصمیم گرفتند احادیث پیامبر را بسوزانند و به آیات قرآن بسنده کنند و اتفاقاً در حفظ آن کوشش فراوان کردند؟ اگر قرآن را نیز کلام پیامبر می دانستند، چرا برای نابودی آن کاری نکردند؟

نمونه دوم: پس از اعلام خلافت امام علی در غدیر خم، یکی از صحابه پیامبر به نام نعمان بن حرث فهري یا حارث بن عمرو فهري از آن حضرت پرسید که آیا این تصمیم شخصی خودت است یا فرمان الهی است؟ (کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۰۴؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۸۱؛ بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۸۷۶). اگر به تعبیر جناب شبستری مسلمانان در مواجهه با پیامبر تمام سخنان و دستورهای او را فعل گفتاری شخص او می دانستند و هرگز او را ناقل کلام خدا نمی پنداشتند، چنین پرسش ها و برخوردهایی چه معنایی داشت؟

نمونه سوم: یکی از یاران پیامبر که سخنان او و آیات قرآن را نگارش می کرد، از آن حضرت پرسید: «یا رسول الله اکتب کل ما أسمع منك؟» ای پیامبر خدا هر چیزی را که از شما می شنوم، یادداشت کنم؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «بله». آن شخص عرض کرد: «در همه حالات؟ خشم و شادی؟». پیامبر فرمود: «بله؛ زیرا من در همه حالات جز حق نمی گویم» (سیحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۴۹). عبدالله بن عمر می گوید عده ای از قریشیان به من اعتراض کردند که چرا افزون بر قرآن، سایر سخنان پیامبر را یادداشت می کنی، درحالی که او نیز بشر است و گاهی غضب می کند و در حالت غضب معلوم نیست که سخنان او حق باشد. ابن عمر می گوید این اعتراض را به پیامبر عرض کردم او به لبان خود اشاره کرد و فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، از این دو لب جز حق خارج نمی شود، بنویس» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۶). این جریان به خوبی نشان می دهد که مخاطبان پیامبر اکرم ﷺ میان آنچه ایشان به منزله وحی بیان می فرمود و سایر بیانات آن بزرگوار فرق می گذاشتند.

صرف نظر از همه اینها و بر فرض محال، حتی اگر همه شواهد تاریخی در تأیید ادعای جناب شبستری باشند، یعنی حتی اگر مقدمات این استدلال را بپذیریم، آیا چنان نتیجه ای به دست می آید؟ چه ارتباطی میان آن مقدمات و این نتیجه وجود دارد که فهم و تفسیر همگانی متن قرآن تنها زمانی ممکن

است که آن را پرداخته یک انسان بدانیم؟ خلاصه سخن ایشان این است که چون برداشت مخاطبان آیات قرآن این بوده است که قرآن کلام شخص پیامبر است، پس در واقع نیز قرآن ساخته و پرداخته شخص پیامبر است و نمی‌تواند کلام و سخن خدا باشد. بر فرض که عموم مخاطبان پیامبر چنین برداشتی داشته‌اند؛ آیا از برداشت آنها می‌توان به این نتیجه رسید که واقعاً هم قرآن کلام خدا نیست؟ افراد ممکن است به علل و عوامل مختلف از شناخت حقیقت محروم باشند. پذیرش یا انکار یک اندیشه از سوی اکثریت، هرگز دلیل حقانیت یا بطلان آن نیست.

۱-۲. کلام خدا بودن، متعلق فهم مخاطبان

ایشان می‌گوید «حتی اگر این انسان مدعی نبوت بگوید این الفاظ و جملات را از جایی می‌شنود و بازگو می‌کند، در مقام فهم و تفسیر بین‌الذهانی آنچه قابل فهم و تفسیر است همین مدعای اوست که به اجزای مختلف قابل تحلیل است». مگر بناست که مخاطبان چیزی غیر از سخنانی که پیامبر اسلام بر زبان می‌آورد، بفهمند؟ وقتی قرآن می‌گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴) و پیامبر این آیات را برای مخاطبان و عموم مردم قرائت می‌کند، انتظار این است که مردم این جملات را چگونه بفهمند؟ آیا تنها در صورتی این جملات را می‌فهمند که به تعبیر جناب شبستری آنها را ساخته و پرداخته خود این شخص بدانند؟ و در هر صورت مگر محتوای این فهم یا امر فهمیده‌شده یا مفهوم این جملات چیست؟ آیا غیر از این است که این سخنان، از من نیست و من فقط ناقل کلام خدایم؟ یا زمانی که به تعبیر جناب شبستری این شخص مدعی نبوت این آیات را بر مردم می‌خواند: «إِنَّهُ فَكَّرٌ وَقَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ سَقَرًا وَمَا أُدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تَبْقَىٰ لَوَ تَذَرُ لَوْ أَحَ لَلْبَشَرِ» (مدثر: ۱۸-۲۹)، مردم از این سخنان چه می‌فهمیدند؟ آیا این را می‌فهمیدند که اینها همگی ساخته و پرداخته ذهن خود این شخص مدعی نبوت است؟ و آیا باز هم مدعی بودند که او از جانب خودش سخن می‌گوید و صرفاً تجربیات شخصی‌اش را از مواجهه با یک امر معنوی و قدسی و امثال آن بیان می‌کند؟ همفکران ولیدین مغیره مخزومی چه ادعاهایی را از پیامبر اسلام شنیده بودند که از او درخواست کردند پاسخی به ادعای پیامبر بدهد؟ اگر آن‌گونه که جناب شبستری مدعی است عموم مخاطبان پیامبر، آیات قرآن را سخنان شخصی و قرائت شخصی او از جهان و ساخته و پرداخته ذهن خود او می‌دانستند، در آن صورت چرا چنین مواجهه‌ای با پیامبر داشتند؟ و اساساً این چه تفکر و تأملی بود که ولیدین مغیره کرد و گفت «إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»؟ مگر نه اینکه به تعبیر جناب شبستری عموم مخاطبان همین تلقی

را داشتند و غیر از این ممکن نبود؟! و چرا قرآن دو بار بر چنین اندیشه‌ای، که می‌گوید «این قرآن جز سخن بشر نیست» مرگ می‌فرستد: «مرگ بر او باد! چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد! باز هم مرگ بر او، چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده کرد!»؟

به هر حال، جناب شبستری این را می‌پذیرند که مخاطبان پیامبر، کلام او را می‌فهمیدند. خوب است ایشان توضیح دهد که فهم مخاطبان پیامبر از این آیات قرآن که در ادامه به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنیم چه بوده است؟ و آن فهم چگونه با بشری دانستن کلام قرآن سازگار است؟

۱. «وَإِنَّهُ لَكُنزِيلٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء: ۱۹۲-۱۹۵)؛

۲. «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى بُوَدَّ رِطْلُمُسَدِّ لِمِينٍ» (نحل: ۱۰۲؛ همچنین ر.ک. بقره: ۹۷)؛

۳. «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۱۰۸)؛

۴. «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (قیامت: ۱۶-۱۸)؛

۵. «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف: ۱-۲؛ همچنین ر.ک. زخرف: ۱-۴؛ رعد، ۱۳؛ نحل، ۱۰۳؛ طه، ۱۱۳؛ زمر: ۲۷-۲۸؛ فصلت: ۱-۴؛ فصلت: ۴۴؛ شوری: ۷)؛

۶. «وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أُدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّا نَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَسَلْنَا بِقَوْلِنَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكَارٌ قَدِيمٌ وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَيُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ» (احقاف: ۷-۱۲).

۳. دلیل دوم: از راه ساختار فهم زبان انسانی

مهم‌ترین دلیلی که جناب شبستری برای اثبات مدعای خود اقامه می‌کنند و در سراسر مقالات خود با بیان‌های مختلف و مکرر و گاه ملال‌آور، آن را توضیح می‌دهند، این است:

متن قرآن از جنس زبان انسانی است و زبان انسانی بنا به تجربه ما تنها در زیست‌جهان مشترک تاریخی اجتماعی و بین‌الذهانی انسان‌ها پدیدار می‌شود و معنا و مفهوم پیدا می‌کند (کلام می‌شود) و قابل فهم و تفسیر

بین‌الذہانی می‌گردد. اگر فرض کنیم معجزه‌ای واقع شود و متنی مرکب از الفاظ و جملات عربی یا هر زبان دیگر پدید آید، آن متن به صورت بین‌الذہانی قابل فهم و تفسیر نخواهد بود (شبستری، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۴).
برای آنکه تصویری روشن‌تر از این استدلال، به منزله مهم‌ترین استدلال جناب شبستری داشته باشیم، آن را در قالب یک قیاس منطقی صورت‌بندی می‌کنیم.

۳-۱. صورت‌بندی اول

مقدمه اول: «متن قرآن، از جنس زبان انسانی است»؛
مقدمه دوم: «زبان انسانی، تنها در زیست‌جهان مشترک تاریخی اجتماعی و بین‌الذہانی انسان‌ها پدیدار می‌شود و معنا و مفهوم می‌یابد و قابل فهم و تفسیر بین‌الذہانی می‌گردد.»؛
نتیجه: متن قرآن تنها در صورتی قابل فهم و تفسیر بین‌الذہانی می‌گردد که کلام انسان باشد و نه کلام خداوند. «اگر فرض کنیم معجزه‌ای واقع شود و متنی مرکب از الفاظ و جملات عربی یا هر زبان دیگر پدید آید، آن متن به صورت بین‌الذہانی قابل فهم و تفسیر نخواهد بود.»

۳-۱-۱. نقد: مغالطه دلیل نامربوط

میان مقدمات این استدلال و نتیجه آن هیچ ارتباطی وجود ندارد. توضیح آنکه در مقدمات این استدلال گفته می‌شود که زبان و ادبیات قرآنی، از جنس زبان و ادبیات متداول میان انسان‌هاست و چنین ادبیاتی محصول جهان مشترک تاریخی و اجتماعی انسان‌هاست و در میان انسان‌ها مفهوم و معنادار است. همه این سخنان، اموری درست‌اند. بعید است منکر چنین سخنانی باشد. افزون بر این، هیچ‌کس منکر آن نیست که قرآن به زبان عربی نازل شده است و همه قواعد و قوانین حاکم بر این زبان را در بهترین وجه و به زیباترین شکل ممکن مراعات کرده است؛ اما نتیجه‌ای که از این سخنان درست گرفته شده، نتیجه‌ای کاملاً بی‌ربط و نادرست است و آن اینکه قرآن ساخته و پرداخته محمد ﷺ است! آیا چون زبان و سخن در جهان انسانی پدید آمده است، هیچ موجود ذی‌شعور دیگری غیر از انسان، نمی‌تواند آگاهانه و عامدانه و با اراده جلدی از آن بهره‌گیرد؛ حتی کسی که انسان را آفریده و قدرت تولید کلام و زبان را به او داده است؟

۳-۲. صورت‌بندی دوم

می‌توان به کمک جناب شبستری آمد و سخن ایشان را در قالبی ریخت که چنین خلط و خطای آشکاری نداشته باشد:

مقدمه اول: متن قرآن، قابل فهم و تفسیر همگانی و بین‌الذہانی است؛
مقدمه دوم: هر متن قابل فهم و تفسیر همگانی، فقط و فقط متنی است که از سوی یک انسان بیان شده باشد؛
نتیجه: پس متن قرآن، از سوی یک انسان بیان شده است و نه از سوی خدا.

۳-۲-۱. مغالطه تکرار ادعا (اخذ مدعا به منزله دلیل)

متأسفانه این صورت‌بندی ما نیز به کار جناب شبستری نمی‌آید؛ زیرا تنها خدمت ما به این استدلال این بوده است که توانسته‌ایم صورتی منطقی به آن دهیم و آن را در قالب شکل اول بریزیم؛ اما ماده و محتوای آن صرفاً بیان مدعیاتی است که نه تنها دلیلی در تأیید آنها نیست، که ادله آشکاری در رد آنها نیز می‌توان اقامه کرد. توضیح آنکه مقدمه اول این استدلال مورد تأیید است و بحثی درباره آن نیست. هر انسانی که اندک اطلاعی از قرآن و متن قرآن داشته باشد، می‌داند که متن قرآن قابل فهم و تفسیر همگانی و بین‌الذہانی است. حتی مخالفان و دشمنان قرآن و اسلام نیز بر این مسئله صحه می‌گذارند؛ زیرا مخالفت با یک امر مفهوم دارند. اگر هیچ فهمی از آن نداشتند، مخالفت آنان نیز معنا نداشت. اساساً مخالفت و موافقت با یک متن، فرع بر معناداری، معناگیری و مفهومیّت آن متن است. بنابراین حتی ملحدان و منکران خداوند نیز متن قرآن و کلام قرآن را می‌فهمند؛ هرچند محتوا و مدلول آن را و همچنین انتساب آن به خدا را انکار می‌کنند؛ زیرا منکران خدا، اساساً خدایی را قبول ندارند تا هدایتگری، وحی و کلام او را قبول داشته باشند. بنابراین این درجه از فهم مدلول قرآن هیچ وابستگی‌ای به پذیرش گوینده آن ندارد؛ همان‌طور که در سایر موارد نیز سطوحی از فهم یک متن حتی بدون اطلاع از بود و نبود گوینده آن و حتی با انکار گوینده آن ممکن است.

با این حال تمام سخن در مقدمه دوم است. چرا تنها کلام انسان قابل فهم و تفسیر همگانی است؟ این ادعایی است که جناب شبستری هرچند ده‌ها بار آن را تکرار کرده‌اند، دریغ از اینکه حتی یک دلیل درست برای اثبات آن اقامه کنند. این ادعا در صورتی از جناب شبستری پذیرفته است که بتوانند آن را اثبات کنند و نشان دهند که اگر موجودات ذی‌شعور دیگری مثل جنیان یا فرشتگان با انسان سخن بگویند، حتی اگر از ادبیات و زبان متعارف آدمیان استفاده کنند، کلام و سخن آنان، هرگز قابل فهم برای آدمیان نیست! افزون بر این، باید بتوانند اثبات کنند که انسان بودن دارای ویژگی‌هایی است که فهم و درک کلام از سوی او را منحصر به مواردی می‌کند که آن سخنان صرفاً ساخته و پرداخته هم‌نوعانشان (انسان‌های دیگر) باشد. ایشان باید اثبات کنند که اگر خدای انسان، با او سخن بگوید، قابل فهم نخواهد بود. به‌راستی مگر سخن خدا، که جناب شبستری تصریح می‌کنند خدا می‌تواند سخن بگوید

(شبستری، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹)، چه ویژگی یا ویژگی‌هایی دارد که قابلیت فهم برای انسان را ندارد؟ و یا چرا خداوند نتواند پیام خود را به گونه‌ای بیان کند که قابل فهم برای آدمیان باشد؟ چرا خدایی که انسان و دستگاه ادراکی و دستگاه مفاهمه و مکالمه او را آفریده است، نتواند به گونه‌ای سخن بگوید که قابلیت درک و فهم و تفسیر از سوی انسان را داشته باشد؟ اینها پرسش‌هایی‌اند که در برابر چنین ادعایی مطرح می‌شوند و پاسخ می‌طلبند. جناب شبستری در صورتی می‌تواند از این صورت‌بندی ما دلخوش و خرسند شوند که پاسخی برای این پرسش‌ها داشته باشند؟

۲-۳. مغالطه دلیل نامربوط

افزون بر این، این سخن که «زبان انسانی تنها در زیست‌جهان مشترک تاریخی اجتماعی و بین‌الذلهانی انسان‌ها پدیدار می‌شود و معنا و مفهوم می‌یابد و قابل فهم و تفسیر بین‌الذلهانی می‌گردد» چگونه و با چه سازوکاری صدور الفاظ قرآنی از ناحیه خداوند را نفی می‌کند؟! آیا چون زبان انسان در چنین جهانی پدید آمده است و قابل فهم شده است، دیگر هیچ موجود ذی‌شعور دیگری، حتی خدای جهان و انسان و زبان، نمی‌تواند از آن استفاده کند؟ و اگر خداوند از همین ادبیات و قالب و ساختار زبانی انسان برای انتقال پیام خود استفاده کند، دیگر سخن او قابل فهم برای بشر نیست؟! برای مثال، آیا چون زبان فارسی در زیست‌جهان مشترک تاریخی اجتماعی و بین‌الذلهانی فارسی‌زبانان پدید آمده است، دیگر یک انسان انگلیسی‌زبان نمی‌تواند از آن استفاده کند و حتی اگر معجزه شود و جملاتی فارسی از زبان یک فرد انگلیسی‌زبان، که در این زیست‌جهان مشترک مشارکت نداشته است، صادر شود، نمی‌توان از آن همان معانی را که فارسی‌زبانان اراده می‌کنند فهمید؟ حقیقت آن است که در پدید آمدن زبان و فهم آن مطابق قواعد زبانی، آنچه لازم است صرفاً علم‌گوینده از قواعد زبان مورد استفاده و قصد او برای انتقال معانی از طریق زبان است و نه چیزی دیگر و زیست‌جهان مشترک تاریخی – اجتماعی و بین‌الذلهانی و امثال آن لازم نیستند؛ همان‌طور که خود جناب شبستری در زیست‌جهان مشترک تاریخی اجتماعی و بین‌الذلهانی فارسی‌زبانان مشارکتی نداشته است، اما اکنون از این زبان استفاده می‌کنند و می‌کوشند مراد و مقصود خود را به این زبان و با رعایت قواعد حاکم بر آن بیان کنند. شاید بتوان با جست‌وجو در کلمات و نوشته‌های جناب شبستری ادله‌ای را برای اثبات مقدمه دوم استدلال ایشان دست و پا کرد. مقدمه دوم این بود که «هر متن قابل فهم و تفسیر همگانی، فقط و فقط متنی است که از سوی یک انسان بیان شده باشد». ایشان در یکی از مقالات خود با تحلیل مقوله «فهمیدن» می‌کوشند هفت نوع فهمیدن را بازشناسی کنند (شبستری، ۱۵ تیر، ۱۳۸۹)،

تا بدین وسیله نشان دهند تحقق فهمیدن، متوقف بر آن است که متن یا سخنی که متعلق فهم قرار می‌گیرد، ساخته و پرداخته یک انسان باشد و نه هیچ موجود دیگری. ایشان پس از آنکه هفت معنا را برای فهمیدن ذکر می‌کنند، مدعی می‌شوند: «مفهوم شدن متن قرآن (مصحف شریف) در هر کدام از معناهای فهمیدن... منظور شود، به مفروض بودن یک گوینده یا نویسنده انسانی برای متن متوقف است» (شبستری، ۱۵ تیر ۱۳۸۹).

در اینجا بایسته است تک‌تک معانی «فهمیدن» را از نظر جناب شبستری بررسی کنیم و ببینیم که آیا پذیرش آنها مستلزم مفروضیت یک گوینده انسانی است و آیا اگر از سوی موجود ذی‌شعور دیگری بیان شوند، دیگر قابل فهم نیستند؟

نخستین معنای فهمیدن، «فهمیدن معنای یک جمله» است. برای مثال، آیا فهمیدن معنای این جمله «إِنْ عَلَيكَ إِلَّا الْإِطَاعُ» (شورا: ۴۸) متوقف بر این است که ساخته و پرداخته یک انسان باشد؟ اگر فرض کنیم که چنین جمله‌ای از سوی خداوند یا یک موجود ذی‌شعور دیگری بیان شده باشد، دیگر نمی‌توان آن را فهمید؟ واقعیت این است که «فهمیدن معنای یک جمله» صرفاً متوقف بر شناخت نشانه‌های زبانی و الفاظ و نسبت‌های به کار رفته در آن است. حتی اگر هیچ توجهی به گوینده آن نداشته باشیم، باز می‌توانیم معنای جمله را بفهمیم. برای مثال، کسی که در بیابانی نوشته‌ای را می‌بیند، بدون آنکه بداند نویسنده آن کیست و هدف او چه بوده است و چه معنایی در ذهن داشته است و شرایط و مقتضیات مکانی و ذهنی و زمانی او چه بوده است، فقط به شرط آنکه با زبان آن نوشته آشنا باشد، معنای جملات آن را می‌فهمد.

دومین معنای فهمیدن، «فهمیدن ارتباطات و ساختار درونی یک جمله» است. برای آنکه بتوان چنین فهمی از جمله داشت، آگاهی از دستور زبان و صناعات ادبی حاکم بر آن زبان لازم است؛ اما آیا چنین فهمی از یک زبان موقوف بر آن است که آن زبان حتماً ساخته و پرداخته یک انسان باشد؟ البته گوینده آن متن باید از دستور زبان موردنظر و صناعات ادبی آن آگاهی داشته باشد و بتواند به‌درستی آنها را به کار گیرد؛ اما چرا چنین گوینده‌ای فقط و فقط می‌تواند و می‌باید یک انسان باشد؟

سومین معنای فهمیدن عبارت است از «فهمیدن جمله‌ای که در یک وضعیت فعلی خاص بیان شده است». منظور از این فهمیدن این است که خواننده یا شنونده بفهمد که چه کسی و چه مضمونی در آن وضعیت فعلی خاص موردنظر بوده است و افزون بر آن، لازم است از آن وضعیت فعلی که گوینده سخن خود را معطوف به آن می‌کند، آگاه باشد؛ اما آیا چنین فهمیدنی موقوف بر آن است که آن متن یا

سخن حتماً ساخته و پرداخته ذهن یک انسان باشد؟ آیا اگر گوینده یک جمله خدای سبحان باشد، دیگر نمی‌توان چنین فهمی از آن جمله داشت؟

«فهمیدن یک اظهار زبانی به منزله فعل گوینده‌ای» چهارمین معنایی است که برای فهمیدن در نظر گرفته می‌شود. متعلق فهمیدن در این نوع، فعل یک فاعل است که همراه با بیان نشانه‌های زبانی شکل می‌گیرد. شرط چنین فهمیدنی این است که افزون بر شناخت وضعیت آن فعلی که جمله معطوف به آن است، باید ویژگی‌های گوینده و شنونده نیز شناخته شوند؛ اما آیا چنین فهمیدنی متوقف بر آن است که آن فعل گفتاری از سوی یک فاعل انسانی بیان شده باشد؟ آیا این نوع فهمیدن در جملاتی که از سوی گوینده‌ای غیر انسان بیان شده باشند، بی‌معناست؟ آیا اگر فرض کنیم که این فعل گفتاری از سوی خداوند صادر شده است، دیگر نمی‌توان کلام او را به این شکل فهمید؟ آنچه در این نوع فهمیدن لازم است شناخت ویژگی‌های فاعل این نوع فعل گفتاری است؛ اما به چه دلیل این فاعل حتماً باید فاعلی انسانی باشد؟

پنجمین نوع از انواع فهمیدن عبارت است از اینکه یک «اظهار زبانی» را به منزله بیان یک وضعیت روانی فهم کنیم. جناب شبستری مدعی است که «در فهمیدن یک جمله به مثابه یک وضعیت روانی آشکار است که یک صاحب روان (همان گوینده یا نویسنده) مسلم و مفروض است». ما هم این مسئله را می‌پذیریم؛ اما در سخنان خدای سبحان جهات نقص و ضعف را سلب می‌کنیم و معنای خالص آن را به او نسبت می‌دهیم. اوامر الهی همگی جملاتی‌اند که از وضعیت خوشایند خداوند حکایت می‌کنند؛ یعنی خداوند تحقق متعلق اوامر خود را دوست دارد و از انجام آنها خشنود می‌شود؛ همان‌طور که نواهی او از وضعیت ناخوشایند الهی حکایت می‌کنند؛ یعنی خداوند از انجام آنها ناخشنود می‌شود و غضب می‌کند. به همین دلیل است که خداوند «نیکوکاران»، «پارسایان»، «صابران»، «راست‌گویان»، «متوکلان» و «عادلان» را دوست دارد و «تجاوزکاران»، «فاسدان»، «کافران»، «اسراف‌کاران» و امثال آنها را دوست ندارد. البته هرگز نمی‌توان خشنودی و خشم خداوند را همچون خشنودی و خشم یک انسان تلقی کرد. ما ممکن‌الوجودیم و پر از نقص و ضعف؛ اما خدای سبحان، کامل مطلق است و هیچ جهت نقص و ضعفی در او راه ندارد. به هر حال این معنای از فهمیدن نیز با بشری دانستن یک جمله هیچ ملازمه‌ای ندارد.

ششمین معنای فهمیدن، «فهمیدن معنای عمیق یک جمله» است، که با تعمق و تأمل جدی درباره آن جمله به دست می‌آید؛ اما آیا به‌راستی حصول چنین فهمی متوقف بر آن است که گوینده‌ای انسانی

داشته باشد؟ آیا اگر گوینده جمله‌ای را خداوند بدانیم دیگر نمی‌توان از آن فهمی عمیق به دست آورد؛ یا برعکس، یک مفسر زمانی دغدغه فهم‌های عمیق و عمیق‌تر از متن قرآن را پیدا می‌کند که بدانند از سوی خدایی حکیم، دانا، قادر به همه امور صادر شده است؟

هفتمین نوع فهمیدن را «فهمیدن همدلانه» می‌نامند. ایشان این نوع فهمیدن را چنین معنا می‌کنند: «متحدشدن دو انسان با یکدیگر در یک افق مشترک». اگر این نوع فهمیدن منظور باشد، درباره فهم کلام الهی معنا ندارد؛ زیرا گوینده که انسان نیست؛ خداست و این نوع فهمیدن مقید شده است به اینکه گوینده آن حتماً انسان باشد. البته چنین مدعایی بی‌دلیل است. آنچه برای فهم همدلانه لازم است این است که افق مشترکی از همدلی میان گوینده و شنونده وجود داشته باشد؛ نه اینکه دو طرف در یک سطح باشند یا هر دو انسان باشند. همان‌طور که پدر می‌تواند با رعایت فهم فرزندش و با همدلی با او سخن بگوید و یک کارشناس می‌تواند با غیرکارشناس سخن بگوید، غیرانسان نیز می‌تواند با مراعات فهم انسان با او سخن بگوید و تنزیل قرآن نیز به معنای پایین آوردن سطح آن تا حد فهم انسان است. البته برای فهم آن باید کوشید مراد گوینده را به دست آورد نه اینکه خواسته‌های خود را بر آن تحمیل کرد و بدون درک مراد واقعی خداوند کلمات او را بر اساس خواست و میل خود تفسیر کرد. شاید بتوان گفت یکی از علل نهی از تفسیر به رأی همین باشد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۹، ص ۱۰۷-۱۱۲؛ جوادی‌آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۷۵-۲۳۲)؛ یعنی از ما خواسته‌اند خود را به مراد اصلی گوینده قرآن نزدیک کنیم و بکوشیم مراد واقعی خداوند را به دست آوریم. بنابراین چنین فهمی هیچ منافاتی با خدایی دانستن زبان و کلام قرآن ندارد.

تا اینجا معلوم شد که این نوع استدلال نیز از سنخ مغالطه «دلیل نامربوط» است. خلاصه تمام این سخنان آن است که هر نوع فهمی از یک متن یا گفته متوقف بر آن است که آن متن یا گفته از سوی گوینده یا نویسنده‌ای صادر شده باشد؛ اما بر فرض پذیرش این سخن، هرگز نمی‌توان با استناد به آن اثبات کرد که آن گوینده باید انسان باشد، و اگر غیر انسان باشد، هیچ فهمی از گفته یا نوشته او حاصل نمی‌شود! این دلیل اعم از مدعاست. مدعای جناب شبستری این است که اگر «گوینده کلامی خدا باشد»، آن کلام قابلیت فهم از سوی انسان را ندارد؛ اما دلیلی که بر آن اقامه کرده‌اند می‌گوید یک کلام برای آنکه بتواند مفهوم واقع شود، «گوینده» می‌خواهد! این کجا و آن کجا!

ایشان نکته دیگری را ضمیمه این سخنان می‌کنند و آن اینکه چون این انواع هفتگانه فهمیدن، همگی امور و اتفاقاتی تجربی‌اند، پس حتماً باید پیام‌دهنده آنها و بازیگر زبانی مفروض در آنها نیز

موجودی تجربی و دارای ذهن باشد (شبستری، ۱۵ تیر ۱۳۸۹). نادرستی چنین استدلالی واضح‌تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد؛ مثل آن است که گفته شود چون محصولات نجار همگی چوبی‌اند، کشف می‌کنیم که نجار هم باید همواره از جنس چوب باشد؛ یا چون همه اشیای جهان مادی، اموری تجربی و ملموس و محسوس‌اند، پس خالق آنها یعنی خداوند نیز باید امری تجربی و ملموس و محسوس باشد.

۴. دلیل سوم: از راه قراردادی بودن زبان

دلیل دیگری که جناب شبستری برای بشری دانستن زبان قرآن اقامه می‌کنند این است که زبان امری قراردادی است و صرفاً در عالم انسانی شکل می‌گیرد؛ لذا تنها در صورتی که یک انسان آن را به کار گیرد، مفهوم خواهد بود. توضیح آنکه ایشان می‌گویند الفاظ و کلمات، نشانه‌هایی قراردادی‌اند که انسان‌ها برای انتقال معانی و برقراری ارتباط با یکدیگر وضع کرده‌اند. به همین دلیل می‌بینیم که در زبان‌های مختلف، این نشانه‌ها متفاوت‌اند. این تفاوت‌ها خود گویای قراردادی بودن آنها هستند. بنابراین «دلالت آنها بر مدلول، از قصد و قرارداد و به‌کارگیری انسان‌ها در بطن و متن زندگی اجتماعی و تاریخی ناشی می‌شود». بدون شناخت آن قرارداد و وضع هرگز نمی‌توان به صرف استعمال، آنها را نشانه یک معنا دانست. ایشان پس از بیان این مسئله می‌گویند «توجه به این نکته بسیار مهم است که نشانه‌های زبان انسانی تنها در صورتی که به وسیله انسان به صورت قراردادی به‌کار روند هویت نشانه‌ای می‌یابند. اگر همان‌ها از دهان یک حیوان شنیده شوند دلالت نخواهند داشت و نشانه نخواهند بود. مثلاً اگر یک طوطی بگوید «سلام علیکم» هیچ‌کس این صدای مسموع را کلام نمی‌یابد و آن را واقعاً «سلام کردن» تلقی نمی‌کند چون هیچ‌کدام از انواع فعل گفتاری در این‌باره قابل تصور نیست و هیچ‌گونه اثری از سوی انسان‌ها که به کلام مترتب می‌شود به این صدای مسموع مترتب نمی‌شود» (شبستری، ۲۵ بهمن ۱۳۸۷).

۴-۱. نقد: زبان قراردادی یا قرارداد زبانی؟

درباره اینکه آیا دلالت الفاظ بر معانی، امری قراردادی است یا نه دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که بحث از آن را به جای خود موکول می‌کنیم. در اینجا صرفاً این استدلال جناب شبستری را ارزیابی می‌کنیم. بر فرض که دلالت الفاظ بر معانی را امری قراردادی بدانیم، آیا این دلالت متوقف بر آن است که استفاده‌کننده از آن زبان در آن قرارداد مشارکت داشته باشد یا اگر قواعد آن

قرارداد را مراعات کند کافی است؟ یعنی اگر کسی در روند شکل‌گیری یک زبان هیچ مشارکتی نداشته باشد، اما با علم و آگاهی به همه نشانه‌های زبانی و لوازم و مقتضیات آن، برای انتقال مراد خود از آن نشانه‌ها و قواعد و قراردادها استفاده کند، باز هم برای مفهوم شدن کلام او کافی نیست؟ برای مثال، کسی که در روند شکل‌گیری زبان عربی هیچ مشارکتی نداشته، اما زبان عربی را یاد گرفته است و با عرب‌زبانان سخن می‌گوید، آیا سخن او برای آنان قابل فهم نیست؟ روشن است که مشارکت در قرارداد، شرط قابل فهم بودن مراد این گوینده نیست. آنچه لازم و کافی است، علم وی به قرارداد و قصد او در به‌کارگیری آن است.

به تعبیر دیگر، آیا اگر موجود ذی‌شعور و دارای اراده و قصدی مثل جن یا فرشته نیز به انسانی سلام کند و بگوید «سلام علیکم»، باز همین حکم را دارد؟ یعنی «هیچ کس صدای مسموع را کلام نمی‌یابد و آن را واقعاً سلام کردن تلقی نمی‌کند»؟ برای مثال، زمانی که فرستادگان خداوند بر ابراهیم علیه السلام وارد شدند و به او سلام کردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام پاسخ آنان را داد، آیا کاری لغو انجام داد؟ یعنی اگر می‌دانست که آنها واقعاً بشر نیستند، اساساً صدایی را که از آنها شنید «سلام» تلقی نمی‌کرد؟ و اساساً آیا بشارتی که آنها به ابراهیم علیه السلام دادند، برای ابراهیم قابل فهم نبود؟ «لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلًا إِبْرَاهِيمَ الْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» (هود: ۶۹)؟ ممکن است جناب شبستری بگویند این بدان دلیل بود که ابراهیم علیه السلام گمان می‌کرد آنها انسان هستند؛ به این نشانه که بلافاصله رفت و یک گوساله بریان برای آنان آورد که تناول کنند؛ اما اگر از ابتدا می‌دانست که اینان در ظاهر انسان‌اند و در واقع موجوداتی غیرانسانی‌اند، هرگز سلام آنها را سلام واقعی تصور نمی‌کرد؛ به همین دلیل، وقتی متوجه شد که اینان دست به سوی غذا نمی‌برند، در درون خود احساس ترس کرد: «فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» (هود: ۷۰)؛ اما ادامه این ماجرا نشان می‌دهد که چنین برداشتی نادرست است. قرآن می‌فرماید پس از این ماجرا، آنان به ابراهیم گفتند «لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لَّوْطٍ» (هود: ۷۰). در این مرحله گفت‌وگو که ابراهیم علیه السلام می‌دانست اینان انسان نیستند و صداهایی که از آنها می‌شنود، هرچند همان الفاظ متداول در میان انسان‌هاست، اما هیچ تردیدی در این نداشت که کلام انسان نیست. بر اساس معیار جناب شبستری که مدعی‌اند نشانه‌های زبانی انسانی تنها در صورتی هویت نشانه‌ای دارند که از سوی یک انسان و از دهان یک انسان خارج شوند، نه حیوان یا ربات یا هر موجود دیگری، این سخنان نیز نباید هیچ اثری در ابراهیم علیه السلام بر جای بگذارند و «هیچ‌گونه اثری از سوی انسان‌ها که به کلام مترتب می‌شود به این صدای مسموع مترتب نمی‌شود». این در حالی است که چنین

نمود. ابراهیم علیه السلام با آنها وارد گفت‌وگو شد و می‌خواست برای قوم لوط وساطت کند و مهلتی بگیرد. به تعبیر قرآن: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» (هود: ۷۴).

افزون بر ابراهیم علیه السلام، همسر او نیز که ناظر این ماجرا بود و از این داستان خنده‌اش گرفته بود، از سوی فرشتگان به آوردن فرزندی به نام اسحاق بشارت داده شد (هود: ۷۱) و حتی از این بشارت تعجب کرد و با فرشتگان به گفت‌وگو پرداخت که چنین چیزی چگونه ممکن است، درحالی‌که خودم و همسرم به سن کهن‌سالی رسیده‌ایم؟! اما در مقابل، فرشتگان به او گفتند: «أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (هود: ۷۳). بر اساس معیار جناب شبستری رفتار ابراهیم علیه السلام و همسرش رفتاری عقلانی نبوده است؛ و اساساً آنان نباید به سخنانی که می‌شنیدند هیچ‌گونه ترتیب اثری می‌دادند؛ زیرا می‌دانستند که این سخنان هرچند دارای الفاظ و ادبیات انسانی است، گوینده آنها انسان نیست و به همین دلیل نمی‌توانند نشانه یک مقصود و معنای واقعی باشند.

به هر حال، حتی اگر بپذیریم که این سخنان ساخته و پرداخته شخص پیامبر بوده‌اند، آیا اصل سخن گفتن ملائکه (موجودات غیرانسانی)، با انسان ناممکن است؟ مگر سخن گفتن چه لوازمی دارد که ملائکه نمی‌توانند با انسان سخن بگویند؟ یا مگر انسان چه محدودیت‌هایی دارد که سخن گفتن ملائکه یا موجودات ماورایی را نمی‌تواند فهم کند؟ افزون بر این، اگر چنین است، چرا هیچ‌کدام از مخاطبان پیامبر به او اعتراض نکردند که این تخیلات و محال‌بافی‌ها چیست؟ مگر ملائکه حرف می‌زنند و یا حتی اگر آنان حرف بزنند، مگر انسان می‌تواند حرف آنان را بفهمد؟!

۵. دلیل چهارم: از راه ارکان شکل‌گیری کلام

جناب شبستری با استناد به سخنان آلبرت کالر، فیلسوف آلمانی، مدعی‌اند زبان نظامی از شکل‌های اظهارات است که به وسیله انسان پدید آمده و تکامل یافته است، که قوام این نظام به پنج چیز است:

۱. «گوینده»، که زبان از او نشئت می‌گیرد؛
۲. «شنونده» که زبان به او متوجه می‌شود؛
۳. «زمینه متن» یا متن متن که جایگاه زبان است؛
۴. «جماعت و اهل آن زبان» که زبان در میان آنها یک وسیله تفاهم مشترک است؛
۵. «محتوا» که زبان آن را بیان می‌کند (شبستری، ۱۶ بهمن ۱۳۸۶).

ایشان از این نظریه، نتیجه می‌گیرند که اگر کسی الفاظ و معانی معینی را به کار بگیرد و بگوید من صرفاً ناقل آنها هستم و گوینده اصلی آنها موجودی فرانسائی است، سخنش هیچ دلالت تصدیقیه‌ای نخواهد داشت، و برای هیچ‌یک از مخاطبان اساساً مفهوم نمی‌شود. یک سخن تنها در صورتی مفهوم است که گوینده آن انسان باشد؛ یعنی اساساً ساخته و پرداخته یک شخص ذهن‌دار به نام انسان باشد؛ و گرنه اگر گوینده آن غیر انسان باشد «چنین جمله‌هایی را (که نمی‌توان آنها را جمله نامید) نمی‌توان بررسی و تفسیر یا تحلیل کرد. هیچ‌گونه قرائتی از آنها ممکن نیست. چنین جمله‌هایی نه تنها گوینده ندارد، بلکه هیچ‌کدام از پنج محور تحقق زبان که قبلاً توضیح دادم در آنها موجود نیست و آنها را نمی‌توان نمونه‌هایی از یک زبان، مثلاً زبان عربی به‌شمار آورد» (همان).

برای فهم بهتر این استدلال آن را در قالب منطقی زیر صورت‌بندی می‌کنیم:

مقدمه اول: ارکان شکل‌گیری کلام عبارت‌اند از «گوینده»، «شنونده»، «زمینه متن»، «اهل آن زبان» و «محتوا»؛ مقدمه دوم: شکل‌گیری این ارکان منوط به آن است که کلام از یک گوینده انسانی صادر شده باشد؛ و چیزی که از گوینده‌ای غیرانسانی نقل شود، هیچ‌یک از ارکان پنج‌گانه پیش‌گفته را ندارد؛ لذا نمی‌توان به آن «کلام» گفت؛

نتیجه: اگر گوینده قرآن را خدا بدانیم، در آن صورت نمی‌توان به آن کلام گفت.

۵-۱. نقد و بررسی

۱-۱-۵. مغالطه مصادره به مطلوب

این استدلال از نوع مصادره به مطلوب است. اگر کلام و سخن را فقط همان چیزی بدانیم که ساخته و پرداخته یک شخص ذهن‌دار به نام انسان باشد، طبیعتاً مدعا پذیرفته می‌شود؛ اما این قراردادی بی‌وجه و بی‌دلیل است. به چه دلیل منظور از گوینده صرفاً یک شخص ذهن‌دار است؟ البته هر کسی مجاز است هر نوع قرارداد و هر نوع تعریفی از «زبان» داشته باشد؛ اما سخن در معقولیت قرارداد است. قرارداد نباید مصادره به مطلوب باشد و یا به جای دلیل بنشیند.

۲-۱-۵. مغالطه دلیل نامربوط

کجای دیدگاه آلبرت کالر بر این دلالت دارد که گوینده یک کلام فقط باید یک شخص ذهن‌دار باشد و کلام در صورتی کلام است که ساخته و پرداخته یک انسان باشد؟ حتی اگر هم دلالت بر این داشته باشد، اساساً به چه دلیل اگر گوینده غیرانسان باشد، دیگر نمی‌توان به آن کلام گفت و هیچ فهمی از آن

به دست نمی‌آید؟ چرا قوام کلام به برخورداری از گوینده‌ای انسانی است؟ به چه دلیل اگر گوینده یک متن، موجودی غیرانسانی اما آگاه به قواعد زبان و دارای اراده و اختیار باشد، آن متن را یک متن بی‌گوینده می‌دانید؟

۳-۱-۵. قوام کلام به گوینده است نه گوینده بشری

درباره اینکه قوام کلام به چیست، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی قوام کلام را فقط به «مبرز»، اعم از لفظ یا هرگونه نشانه، و دلالت آن بر معنا می‌دانند. این گروه حتی آگاهی گوینده از وضع را نیز برای تحقق کلام لازم نمی‌دانند؛ یعنی حتی اگر از سنگ یا از جریان آب رودخانه‌ای یا از برخورد شاخه‌های درختی صوت و صدایی (مبرز) حاصل آید که بر معنایی دلالت کند، به اعتقاد آنان کلامی تحقق یافته است. برخی دیگر، آگاهی گوینده از وضع را نیز شرط تحقق کلام می‌دانند. دسته‌های دیگر قصد و اراده ابرازکننده را نیز بر آن می‌افزایند و بدین سان، کلام را به فاعل مرید (اعم از حیوان، انسان، جن یا سایر موجودات مرید) اختصاص می‌دهند. برخی دیگر قوام کلام را به برخورداری از گوینده انسانی می‌دانند. به هر حال، یک نظریه جامع و مورد قبول همگان در این باره وجود ندارد؛ اما در مجموع می‌توان گفت که ضعیف‌ترین و پراشکال‌ترین نظریات، نظریه آخر است که جناب شبستری آن را به آلبرت کلر نسبت داده و مدعای خود را بر آن بنا نهاده‌اند!

در نقد این دیدگاه می‌گوییم آیا اگر فردی بیاید و کلامی را از قول فرد دیگری برای ما نقل کند و مدعی شود که صرفاً همان چیزی را که آن شخص به او گفته است برای ما نقل می‌کند، ما کلام او را نمی‌فهمیم؟ روشن است که کلام این فرد ناقل را می‌فهمیم؛ هرچند در این کلام، هیچ اصلاتی برای خود او قایل نیستیم. ممکن است شک کنیم که آیا واقعاً او کلام آن فرد را به درستی برای ما نقل می‌کند یا آنکه در آن دخل و تصرفی انجام داده است؛ اما به صرف اینکه این فرد صرفاً ناقل است و هیچ نقشی در ساختن و پرداختن آن کلام ندارد، جز اینکه با امانت کامل و به صورت معصومانه صرفاً آنچه را به او گفته شده است نقل می‌کند، نمی‌توان مدعی شد که کلام او اساساً برای ما مفهوم نیست. چنین کلامی با کلامی که صرفاً ساخته و پرداخته شخص گوینده باشد، ماهیتاً هیچ تفاوتی نمی‌کند. اگر کلام انسانی، معنادار و مفهوم است، کلام منقول از یک انسان نیز چنین است.

حال اگر فرض کنیم که این گوینده کلام خود را از یک موجود ماورایی نقل می‌کند، یعنی موجودی که مورد پذیرش و اعتقاد شنونده نیز هست، و مدعی است که صرفاً مأمور ابلاغ است و حق هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آن ندارد و اساساً توانایی چنین دخل و تصرفی را هم ندارد، آیا شنونده

می‌تواند بگوید: «چون آن موجودی که این کلام را از او نقل می‌کنی، موجودی فرانسسانی است، اساساً نمی‌فهمیم که چه می‌گویی و اساساً جملاتی بی‌معنا و فاقد مفهوم برای ما قرائت می‌کنی؟» حال فرض کنید این گوینده مدعی شود که این سخنان، عیناً همان چیزی‌اند که خدای جهان و انسان و خالق هستی به من وحی فرموده و مرا مأمور ابلاغ آنها کرده است، و تنها وظیفه من در این زمینه این است که آن پیام را به صورت آشکار و روشن به شما ابلاغ کنم» «مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور: ۵۴؛ همچنین رک: آل عمران: ۲۰؛ مائده: ۹۲؛ رعد: ۴۰؛ نحل: ۳۵ و ۸۲؛ عنکبوت: ۱۸) و من هر چه می‌گویم و هر سخنی بر زبان می‌آورم عیناً همان چیزی است که به من وحی شده است بدون آنکه یک کلمه یا حتی حرفی بر آن افزوده یا از آن کاسته باشم، یا حتی توان این افزایش یا کاهش را داشته باشم. در این صورت آیا مخاطبان می‌توانند بگویند اگر چنین است اساساً ما فهمیدیم چه گفتی؟ اساساً هیچ کلام معناداری از شما نشنیدیم؟ قرآن کریم درباره عصمت پیامبر اکرم ﷺ در نقل آیات الهی می‌فرماید:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (حاقه: ۴۷-۴۴)؛ اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست ما او را با قدرت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع

می‌کردیم، و هیچ‌کس از شما نمی‌توانست از (مجازات) او مانع شود!

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم، ۱-۵)؛ سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند؛ که هرگز دوست شما [محمد ﷺ] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست؛ آن کس که قدرت عظیمی دارد، او را تعلیم داده است.

نتیجه‌گیری

۱. مدعای جناب شبستری این بود که «متن قرآن، کلام خدا نیست و نمی‌تواند باشد؛ بلکه کلام یک انسان و پرداخته شخص پیامبر است» ایشان این مدعا را به گونه‌های مختلف و خسته‌کننده‌ای تکرار کرده‌اند؛ اما هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای بر این ادعا ندارند و همه ادله‌ای که برای اثبات این مدعا اقامه کرده‌اند مبتلا به انواعی از مغالطات منطقی‌اند؛
۲. همه شواهد تاریخی در رد چنین ادعایی‌اند که عموم مخاطبان پیامبر (جز کافران و منکران نبوت)، قرآن را ساخته و پرداخته شخص او می‌دانسته‌اند. حتی بر فرض پذیرش این نسبت ناروای تاریخی، هرگز نمی‌توان با استناد به برداشت مخاطبان، مدعی شد که در واقع نیز چنین بوده است؛
۳. از راه ساختار فهم نیز نمی‌توان چنان مدعایی را اثبات کرد. به چه دلیل تنها کلام انسان قابل فهم و تفسیر همگانی است؟ چرا اگر موجودات ذی‌شعور دیگری مانند خداوند یا فرشتگان با انسان سخن

منابع

- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن سعد، محمد، ۱۴۱۸ق، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- بحرانی، سیدهاشم، ۱۳۷۴، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه بعثه.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *تسنیم تفسیر قرآن کریم*، قم، اسراء.
- حاکم النیشابوری، ابو عبدالله، ۱۴۱۱ق، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، ۱۴۱۱ق، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تصحیح محمدباقر محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ذهبی، شمس‌الدین، ۱۴۱۹ق، *تذکره الحفاظ*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۲۱ق، *مفاهیم القرآن*، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
- شهرستانی، علی، ۱۴۲۵ق، *منع التدوین الحدیث*، قم، دار الغدیر.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- طبری، محمدبن جریر، ۱۳۵۷ق، *تاریخ الامم والملوک*، قاهره، مطبعة الاستقامة.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ق، *تفسیر فرات الکوفی*، تصحیح محمد کاظم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- مجتهدشبستری، محمد، چگونه مبانی کلامی و فقهی فروریخته‌اند، <http://mohammadmojtahedshabestari.com/۱۳۹۴/۲/۶>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۱)*، سه شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۸۶، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۱۰)*، چهارشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۹۰، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۱۲)*، یکشنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۱، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۱۴)*، دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۹۲، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۱۵)*، دوشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۲، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۲)*، سه شنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۷، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۳)*، جمعه ۲۵ بهمن ۱۳۸۷، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۴)*، یکشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۸۷، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۵)*، دوشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۷، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۶)*، پنجشنبه ۱ اسفند ۱۳۸۷، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۸)*، دوشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۹)*، سه شنبه ۱۵ تیر ۱۳۸۹، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- _____، *قرائت نبوی از جهان (۷)*، ۲۷ بهمن ۱۳۸۸، <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، ط. الثالثة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- بگویند، حتی اگر آگاهانه از ادبیات و زبان متعارف آدمیان استفاده کنند، کلام و سخن آنان برای انسان‌ها قابل فهم نیست؟ مگر سخن گفتن آنان چه ویژگی یا ویژگی‌هایی دارد که قابلیت فهم برای انسان را ندارد؟ چرا خدایی که انسان و دستگاه ادراکی و دستگاه مفاهمه و مکالمه او را آفریده است، نتواند به گونه‌ای سخن بگوید که قابلیت درک و فهم و تفسیر از سوی انسان را داشته باشد؟
۴. این سخن که «زبان انسانی تنها در زیست‌جهان مشترک تاریخی اجتماعی و بین‌الذهانی انسان‌ها پدیدار می‌شود و معنا و مفهوم می‌یابد و قابل فهم و تفسیر بین‌الذهانی می‌گردد»، هرگز صدور الفاظ قرآنی از ناحیه خداوند را نفی نمی‌کند. آیا چون زبان انسان در چنین جهانی پدید آمده است و قابل فهم شده است، دیگر هیچ موجود ذی‌شعور دیگری، حتی خداوند، نمی‌تواند از آن استفاده کند؟
۵. با اثبات ضرورت گوینده برای شکل‌گیری کلام هرگز نمی‌توان نتیجه گرفت که پس گوینده قرآن باید انسان باشد. این دلیل اعم از مدعاست. مدعا این است که اگر «گوینده کلامی خدا باشد»، آن کلام قابلیت فهم از سوی انسان را ندارد؛ اما دلیلی که بر آن اقامه شده است می‌گوید یک کلام برای آنکه بتواند مفهوم واقع شود، «گوینده» می‌خواهد. به چه دلیل گوینده فقط باید انسان باشد؟ به چه دلیل اگر گوینده غیرانسان باشد، دیگر نمی‌توان به آن کلام گفت و هیچ فهمی از آن به دست نمی‌آید؟
۶. این سخن که زبان امری قراردادی است و صرفاً در عالم انسانی شکل می‌گیرد، لذا تنها در صورتی که از سوی یک انسان به کار گرفته شود، مفهوم خواهد بود، نیز سخنی نادرست است؛ زیرا بر فرض که دلالت الفاظ بر معانی را امری قراردادی بدانیم، این دلالت هرگز متوقف بر آن نیست که استفاده‌کننده آن زبان باید در شکل‌گیری آن قرارداد مشارکت داشته باشد. صرف آگاهی گوینده از نشانه‌های زبانی و لوازم و مقتضیات آن و قراردادهای رایج میان استفاده‌کنندگان از آن زبان، و استعمال صحیح و ضابطه‌مند آن نشانه‌ها برای مفهوم شدن کلام او کافی است؛
۷. همان‌طور که کلامی که از فرد دیگری برای ما نقل می‌شود، قابلیت فهم دارد، کلامی که از موجودات غیرانسانی مثل جنیان و فرشتگان نیز نقل شود، حتی اگر در درستی نقل تردید داشته باشیم، برای ما قابل فهم است. به همین شکل اگر گوینده، کلامی را از خداوند نقل کند و مدعی شود که او صرفاً مأمور ابلاغ است، آن کلام قابلیت فهم و تفسیر را دارد. مخاطبان نمی‌توانند به ناقل بگویند چون گوینده آن کلام ادعایی خداوند است، اساساً ما نفهمیدیم چه گفتی و اساساً هیچ کلام معناداری از شما نشنیدیم.